

یونشاعری



نشر عنوان

مصطفی تاتجی

یونس شاعر

گذری بر زندگی، آثار و احوال یونس امره
نخستین شاعر بزرگ ادبیات ترکی

ترجمه: آیدین فرنکی



نشر عنوان

۵۴۷۰۲
این کتاب برگردانی است از:

YUNUS EMRE
DİVÂN- SEÇMELER -
MUSTAFA TATCI
DİB (DİYANET İŞLERİ BAŞKANLIĞI) YAYINLARI
Ankara, 2012

مصطفی، تاتعی، مصطفى
Tatci, Mustafa

کتابخانه
گذری بر زندگی، آثار و احوال یونس امره، نخستین شاعر بزرگ ادبیات ترکی
مصطفی تاتعی: ترجمه آیدین فرنگی.

مشخصات نشر: اردبیل: نشر کتاب عنوان، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: اج. بدون شماره گذاری: مصور.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۹۲۸-۲-۷

وضیعت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Yunus Emre Divan - seçmeler.

یادداشت: واژه نامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: یونس امره، ۶۳۹-۱۷۲۱ ق. -- نقد و تفسیر

موضوع: شاعران ترک -- قرن ۷ و ۸ ق.

شناسه افزوده: فرنگی، آیدین، ۱۳۵۶ - مترجم

رده بندی کنگره: ۵۳۱۳۹۲: ۵۳۱/۹ ی PL ۲۴۸

رده بندی دیویی: ۸۹۴/۳۵

شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۲۹۱۸۸



یونس شاعر

گذری بر زندگی، آثار و احوال یونس امره، نخستین شاعر بزرگ ادبیات ترکی

نویسنده: دکتر مصطفی تاتعی

ترجمه: آیدین فرنگی

ناشر: عنوان

مدیر هنری: مهران رجبعلی زاده

نوبت چاپ: دوم / ۱۳۹۳ / چاپ نخست: اسفند ۱۳۹۲ با شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شمارگان چاپ دوم: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۵۰۰ تومان

چاپ و صحافی: شیران نگار/ اردبیل

تکثیر تمام یا بخشی از این کتاب به هر شکل منوط به اجازه کتبی ناشر است.

نشانی: اردبیل، میدان عالی قاپو، ابتدای سیمتری، شماره ۲۱۷، تلفن: ۰۴۵۱-۳۳۳۵۸۰۵

onvanbooks@gmail.com

ISBN: 978-600-93928-2-7

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۳۹۲۸-۲-۷

فهرست

یادداشت مترجم	۰۸ / ۱۲
یونس امره کیست؟	۱۳ / ۳۵
زادگاه و مزار یونس	۱۷
تخلص شاعر	۱۹
زندگی خانوادگی	۲۰
آیا یونس امی بود؟	۲۱
سفرهای یونس	۲۵
طریقت یونس	۲۷
از یونس خاموش تا یونس شاعر	۳۷ / ۵۳
آثار یونس امره	۵۵ / ۷۴
رسالة النصيحة	۵۶
دیوان الهیات	۶۹
گذری بر جهان شعری یونس امره	۷۵ / ۸۵
ترجمه‌ی شش شعر از یونس امره به همراه متن ترکی	۸۷ / ۱۰۳
واژه‌نامه	۱۰۵
تصاویر	۱۰۹
نمایه	۱۱۷

وَتَايِدُوقُ گفـت:

«یونس! لفظ نمی دانم ذکر روزانه ی تو باشد.»

و حضرت یونس از آن پس با گفتن «نمی دانم، نمی دانم، نمی دانم» به
ذکر مشغول بود...

از متن کتاب

به پدر و مادرم
پاس مهربانی و ایثارشان
مترجم

یادداشت مترجم

”گل گۆر بنی عشق نئيله‌دی!“ (بیا ببین عشق با من چه‌ها کرد!). مصرع فوق ترجیع شعری است که بسیاری از عاشق‌ها، آوازخوان‌های موسیقی خانقاهی و خواننده‌های موسیقی ترکیه آن را با لحنی پرسوز خوانده‌اند. آوازهایی که روی این شعر ساخته شده، آشنای ذهن مردم آن کشور است. شاید بین غیرترکیه‌ای‌ها کمتر کسی را بتوان یافت که در مراحل نخست آشنایی‌اش با فرهنگ و هنر آن سرزمین، گوش به سحر این ترانه نسپرده باشد. مترجم این دفتر هم از زمره‌ی کسانی است که با شنیدن نواهای ساخته شده بر روی این شعر، به آن دل باخته است، بدون اینکه بداند یونسی که شعر این قطعه‌ی زیبا متعلق به اوست، کیست. بعدها نام یونس امره را شنیدم و دانستم شاعر آن ترانه نیز همین یونس ما است. اما یونس امره که بود؟ شاید عاشقی پیرسال یا خنیاگری متعلق به اواخر دوره‌ی عثمانی و اوایل عصر جمهوریت! زمان گذشت و سال ۱۳۹۱ در مرکز فرهنگی یونس امره‌ی ترکیه در تهران، پای سخنرانی پرفسور دکتر محمود ارول قلیچ، استاد تصوف و پژوهش‌های عرفانی دانشگاه مرمره نشستم. موضوع سخنرانی او یونس امره بود. چندی

پس از آن، سخنران دیگری در همان مرکز به بررسی اشعار و افکار یونس امره پرداخت. وی کسی نبود جز دکتر مصطفی تاتجی، استادیار رشته‌ی زبان و ادبیات ترکی در دانشگاه غازی آنکارا و مؤلف مقاله‌هایی که این کتاب ترجمه‌ی فارسی آنهاست.

همکاری معاونت فرهنگی و روابط بین‌الملل مؤسسه‌ی شهر کتاب و مرکز سعدی‌شناسی با مرکز فرهنگی یونس امره‌ی ترکیه در تهران، در روزهای پایانی فروردین ۹۲ به همایش دو روزه‌ای انجامید که با هدف آشنایی ادبیات دوستان دو سرزمین با شعرای نامدار یکدیگر برگزار شد. همایش سعدی و یونس امره فرصت مغتنمی بود برای شناختن شخصیتی که او را نخستین شاعر بزرگ ادبیات ترکی دانسته‌اند. در آن همایش، مصطفی تاتجی به عنوان یکی از برترین یونس‌پژوهان ترکیه، برای بار دوم در تهران حضور یافت تا برای ایرانیان از شاعر محبوب کشورش سخن بگوید. حین همان برنامه بیشتر با وی آشنا شدم و تصمیم به ترجمه‌ی کتابی گرفتم که برای آشنایی آغازین با دنیای فکری و ادبی یونس امره نوشته بود. با مؤلف در مورد ترجمه‌ی کتاب صحبت کردیم، موافقتش را جلب کردیم و از او خواستیم در دشواری‌های ترجمه یاری‌گرم‌ان باشد. پذیرفت و حین ترجمه هر جا که واژه‌نامه‌ها و منابع گره از کار مترجم نمی‌گشود، با شرحی کوتاه در قالب نامه‌ای الکترونیکی یاری‌گرم‌ان شد.

واقعیت این است که درباره‌ی زندگی، افکار، طریقت و شعرهای یونس امره چندوچون بسیاری هست. کسانی او را شاعری امّی و روستایی و درویشی ساده‌دل و بی‌ریا دانسته‌اند و برخی دیگر بر آن سر بوده‌اند که یونس پیش از آغاز شاعری و گام نهادن در مسیر تصوف، اهل علم و مدرسه بوده است. برخی، شعرهایش را بسیار مهم ارزیابی کرده‌اند و برخی با کم‌توجهی و حتی گاه با بی‌اعتنایی از کنارش گذشته‌اند. مؤلف اثر حاضر ضمن معرفی یونس، دیدگاه‌های بسیاری را نیز که پیرامون وی بیان شده، تدوین کرده است. همین ویژگی می‌تواند کتاب را برای خواننده‌ی اهل

تحقیق جذاب کند. پس از خواندن کتاب خواهید دید به رغم وجود نکات روشن متعدد، موارد بسیاری از حیات و باورهای شاعر به یقین دانسته نیست.

بر پایه‌ی گفته‌ی نویسنده، مجموعه‌ی حاضر به نوعی جنبه‌ی درسی دارد و در ترکیه برای ادبیات‌دوستانی نوشته شده که می‌خواهند برای نخستین بار یونس امره را بشناسند. برگردان فارسی کتاب را می‌توان گامی در مسیر شناخت شاعری دانست که اگرچه در کشور همسایه بسیار محبوب است، در ایران تاکنون منبعی منسجم و قابل دفاع درباره‌ی وی منتشر نشده است.^۱

در ترجمه‌ی مقالات هر جا بیتی از شعرهای یونس آمده بود، متن اصلی حفظ شد و ترجمه‌ی آن داخل دو کمان، زیر بیت قرار گرفت. اگر مصرعی نیز متعلق به شاعر در نوشته‌ها آمده بود، پس از حفظ متن اصلی، ترجمه‌ی آن داخل دو کمان نوشته شد. در برگردان بیت‌ها و مصرع‌هایی که در گفتارها نقل شده، ترجمه‌ی مضمونی شعر در دستور کار قرار گرفت. ایده‌ی چنین ترجمه‌ای برآمده از متن اصلی است؛ چه مؤلف پس از ارجاع به بیت‌هایی از شاعر، معنایشان را زیر هر بیت نوشته بود. مبنای ترجمه همان توضیح یا معنایی است که نویسنده برای شعرها نوشته است. در ترجمه‌ی شعرهای پیوست نیز از شرح و توضیح‌های مصطفی تاتجی استفاده شده است.

اگرچه احتمال دارد دیوان یونس در زمان حیات وی گردآوری شده باشد، نسخه‌بدل‌های (واریانت‌های) بسیاری از شعرهایش وجود دارد. گفته می‌شود دلیل فراوانی تفاوت در ثبت بیت‌ها و تفاوت در تعداد شعرهای نسخه‌های خطی و نیز فقدان یقین در انتساب برخی شعرها به یونس امره، این است که سروده‌ها از راه سنت‌های شفاهی حفظ و سپس کتابت شده‌اند. به هر روی، بین

۱- دو کتاب با موضوع یونس امره به فارسی ترجمه شده که مشخصات‌شان به شرح زیر است:
- با یونس امره در راه‌ها، آنهماری شیمیل، ترجمه: ماهرخ مقصودی، ناشر: کاروان حله، تهران، ۱۳۸۴.
- گزیده‌ی اشعار عرفانی یونس امره - ترکی و فارسی -، ترجمه: قدیر گلکاریان، ناشر: یاران، تبریز، ۱۳۸۷.

دیوان‌های تصحیح شده تفاوت بسیاری می‌توان مشاهده کرد که برخی از این تفاوت‌ها به تفاوت مضمون می‌انجامد و برخی چیزی جز تفاوت لفظی نیست.

در پیوست نخست، برگردان شش شعر به همراه متن ترکی آمده که سه شعر اول از کتاب منتخبات دیوان برگزیده شده و سه شعر دوم از کتاب دیگر مصطفی تاتجی با نام بشنوید ای یاران! بشنوید ای یاران شامل شرح‌های بلندی است که وی بر چهل شعر از دیوان یونس امره نوشته است. چنانکه پیش‌تر اشاره شد، مؤلف دفتر حاضر یکی از شناخته‌شده‌ترین یونس‌پژوهان ترکیه است که تصحیحات جامعی از آثار یونس عرضه کرده و پیرامون سروده‌های یونس شرح‌ها و تحقیقات مبسوطی به چاپ رسانده است. در نهادهای علمی ترکیه هر جا سخن از یونس امره باشد، استناد به پژوهش‌ها و تألیفات مصطفی تاتجی گریزناپذیر می‌نماید.

پیوست دوم به کهن‌واژه‌های ترکی اختصاص دارد. این واژه‌ها در آثار و ابیاتی از یونس امره که در این کتاب آمده به کار رفته و اکنون در اغلب فرهنگ‌های نوین ترکی نمی‌توان نشانی از آنها یافت. در نوشتن معنای واژه‌ها به واژه‌نامه‌ی پیوست متن اصلی کتاب استناد شده است.

در پیوست سوم تصاویری چند از یونس امره گنجانده شده که همگی از آثار نقاشان معاصر ترکیه‌اند. در واقع اینها تصویر یونس در تخیل هنرمندان معاصر است؛ و گرنه بی‌تردید تصویری از یونس بر جای نمانده است. سپس تصویر تعدادی مجسمه نیز آمده که مجسمه‌سازان ترکیه آنها را ساخته‌اند و در شهرها و موزه‌های این کشور نصب شده است. این بخش را مترجم به کتاب افزوده است. برگردان کتاب حاضر که گام کوچکی است در مسیر مطالعات ترک‌شناسی علمی، بدون راهنمایی‌ها و همکاری‌های بی‌دریغ صالح عطایی، نویسنده و شاعر، میسر نمی‌شد. وی به ویژه در برگردان شعرها، به رغم دیدگاه و سلیقه‌ی شعری متفاوتش، از هیچ کمکی

فروگذار نکرد. در جریان نشر کتاب، محمدباقر نباتی مقدم، مدیر نشر عنوان، بی‌درنگ عهده‌دار نشر کتاب شد و با مترجم کمال همکاری را داشت. مهران رجبعلی‌زاده آرایش داخلی کتاب را با وسواس به انجام رساند و پیشنهادها و تغییرات گاه مکرر مترجم را تاب آورد. علاوه بر ایشان، دوستانی نیز که نامشان به ترتیب الفبا در زیر می‌آید، هر یک، هم به نوعی یاریگر و مرجع مترجم در چندین مورد خاص بودند و هم مشوق و پیگیر کار ترجمه. سپاسگزارم از: الف ساتان، امیررضا غمام‌نو، سعیده وامبخش، سلیم اوزبان، شیما زارعی، عرفات دنیز، علی‌اصغر محمدخانی، علیرضا ارشادی‌فرد، کیهان اینان، مانده طالبیان، محمد امین اصلان و مرضیه لهراسبی.

❖ اردیبه‌ل - آبان‌ماه ۱۳۹۲

۱

[یونس امره کیست؟]

یونس امره (۷۲۰ - ۶۳۸ هـ. ق) یکی از نامدارترین چهره‌های تاریخ ادبیات ترکی، شاعر متصوفی است که توانست از عناصر ریشه‌دار فرهنگ ترکان در بیان مفاهیم عرفان اسلامی بهره گرفته، با سروده‌هایش به دل مرده‌ی مردمان نفسی تازه ببخشد و ایشان را با عشق ناب و حقایق الهی آشنا کند. او هم عاشق بود و هم واعظ. به رغم شهرت فراگیر یونس امره، دانسته‌های ما از زندگی او بسیار اندک است و بیشتر مطالبی که برای رازگشایی در اختیار داریم، مناقبی است که چندین دهه و حتی چند سده پس از درگذشت وی نوشته شده است. در مورد محل واقعی مزار شاعر چندوچون بسیاری هست: حسب باورهای مردمی چندین مقام در آناتولی و یک مقام در جمهوری آذربایجان [۱] به نام وی شناخته می‌شود.

یونس امره پیر ترکمنی است که در حوزه‌ی آناتولی میانی، پیش از نیمه‌ی سده‌ی سیزده میلادی، هنگامی که دولت سلجوقی آناتولی رو به زوال بود و در اطراف و اکناف بیگ‌نشین‌های کوچک و بزرگ تُرک سر برمی‌افراشتند، به دنیا آمد و بیست سال نخست سده‌ی چهارده میلادی (نخستین سال‌های شکل‌گیری

بیگ‌نشین عثمانی) را درک کرد. در سال‌های حیات او، آناتولی دوران آشفته و رنج‌بار را پشت سر می‌گذاشت: هجوم مغول‌ها و غارتگری‌هایشان، جنگ‌ها و نزاع‌های داخلی، ضعف اقتدار سیاسی و قحطی و خشکسالی عرصه را بر مردم تنگ کرده بود. نیمه‌ی دوم سده‌ی سیزدهم در آناتولی، نه فقط عصر ستیزه‌های سیاسی، که روزگار گسترش مذاهب و باورهای باطنی‌ای بود که با آموزه‌های قرآن و سنت نبوی سر ناسازگاری داشتند. در چنان شرایطی در کنار فرزندان گوه‌رشناسی چون مولانا جلال‌الدین رومی، حاجی بکتاش ولی، اخ‌ی اوزن ولی و احمد فقیه، یونس امره نیز با بیان حقایق لدنی به معرفی جوهر دین پرداخت و آموزه‌های اخلاقی و تربیتی خود را که برآمده از عرفان و عشق الهی است، با هدف مبارزه با عقاید باطل عرضه کرد.

شاعر نصیحت‌نامه‌ای دارد با نام رسالة النصیحة که با این بیت به پایان می‌رسد:

سؤزه تاریخ یشددی یؤز یشددی ایدی

یونس جانی بؤیولدا فدا ایدی

(تاریخ سخن هفتصد و هفت بود/ جان یونس در این راه فدا بود).
بیت بالا در قید حیات بودن یونس را در سال ۷۰۷ هـ. ق (۱۳۰۷ م) نشان می‌دهد. از طرف دیگر عدنان آرزی در کتابخانه‌ی دولتی بایزید نسخه‌ی خطی‌ای را یافته که در آن چنین آمده است: «وفات یونس امره، مدت عمر ۸۲ سنه ۷۲۰» [۲] طبق این سند، وی سال ۶۳۸ هـ. ق (۱۲۴۰/۱ م) به دنیا آمده و پس از ۸۲ سال زندگی در سال ۷۲۰ هـ (۱۳۲۰/۱ م) دیده از جهان فرو بسته است. وجود تعبیری چون «شاعر لر قوجاسی» و «عاشق قوجاسی» (پیر شاعران و پیر عاشق‌ها) در دیوان یونس نیز بر طول عمر او دلالت دارد.

شاعر در دیوانش از معاصران خود، مولانا، احمد فقیه، سیدی بالوم و گئییکلی بابا یاد می‌کند. استفاده‌ی چندباره از تعبیر «یاغماجی تاتار» (تاتار غارتگر) نیز حکایت از حوادث زمانه‌ی او دارد.

یونس در دو بیت زیر به مولانا اشاره کرده است:

مولانا خداوندگار بی‌زّه نظر قیلالی

اۇنۇن گۇركلۇ نظرى گۇنلۇمۇز آيناسى دىر
(از آن دم كه مولانا خداوندگار بر ما نظر كرد/ نظر بلند او آينه‌ی
قلب ماست.)

و در جايی ديگر گفته است:
مولانا صحبتينده ساز ايله عشرت اولدۇ
عارف، معنايا دالدى چۆن بيله دىر فرشته
(در مجلس مولانا ساز و عشرتی برپا شد/ عارف در کنار فرشته
غوطه‌ور معنا شد.)

علاوه بر اين بيت‌ها كه نشانگر حضور يونس در مجالس
مولاناست، او در بيتی ديگر به اندوه و حسرت خود از وفات
مولانا، احمد فقيه و نجم‌الدين كبرى اشاره كرده است:
فقيه احمد قطب‌الدين، سلطان سيد نجم‌الدين
مولانا جلال‌الدين اول قطب جهان قانى
(فقيه احمد قطب‌الدين، سيد سلطان نجم‌الدين كبرى و قطب جهان
مولانا جلال‌الدين كجا هستند؟)

بر اساس اطلاعات موجود، يونس هنگام وفات مولانا ۳۳ يا ۳۴
سال داشت. احمد فقيه سراينده‌ی متصوف منظومه‌ی چرخ‌نامه نيز
سال ۱۲۲۱ ميلادی يعنى پيش از تولد يونس رخ در نقاب خاك
كشيده بود.

شاعر در دو جا از گئيكلى بابانام مى‌برد. گئيكلى بابا، متصوفى
كه در نخستين تواريخ عثمانى با احترام از او ياد شده، در روزگار
اقتدار اورخان غازى (فاصله‌ی سال‌هاى ۱۳۶۰ - ۱۳۲۶ م) دوران
ميانسالى و كهولت خود را گذرانده و پيش از مرگ وى در گذشته
است. يونس به مقام عرفانى گئيكلى بابا چنين اشاره مى‌كند:

گئيكلى بابا بيسزه بير كز نظر قىلادان
حاصل اولدۇ يونسه هر نه كى وايه‌سى دىر
(پس از آنكه گئيكلى بابا بر ما نظرى كرد/ هر آنچه خير يونس در
آن بود حاصل شد.)

گئيكلى نين اول حسن سۆز اڭگيتميش كندۆدن
قدرت دىلى دىر سۆيلر كندينين سۆز نَسيدىر

(حسن گئیکلی درباره‌ی خودش سخن گفته است / این سخنان برآمده از زبان خداوندی است، وگرنه خودش حرفی ندارد.)
در دیوان یونس در جایی نام سیدی بالوم [۳] آمده است. اگرچه درباره‌ی هویت وی اطلاعات مؤثقی در اختیار نداریم، احتمال می‌رود او خانِ عارفی باشد از خاندانِ گرمیان اوغول‌لاری (آلِ گرمیان).

سیدی بالوم از دوستان گئیکلی باباست. یونس در بیتی به درویشی اشاره کرده که از دیار و خانقاه سیدی بالوم آمده و مهمان وی شده‌اند:

سیدی بالوم ایلین‌دن، شکر دامار دیلین‌دن
دوست باغچه‌سی یؤلون‌دان ائوه درویش‌لر گلدی
(از دیار سیدی بالوم، درویش‌ها با زبان شکر بارشان / از کوچه‌باغ‌های دوست، به خانه‌مان آمدند.)

زندگی یونس، خلاف آنچه تاش‌کؤپرولو گفته [۴] با حکمرانی یلدیریم بایزید (۱۴۰۲ - ۱۳۸۹ م) و خلاف آنچه عاشق‌پاشا زاده نوشته [۵] با زمامداری اورخان (۱۳۶۰ - ۱۳۲۶ م) و مرادخان (۱۳۸۹ - ۱۳۶۰ م) مصادف نبوده؛ بلکه او در نهایت، سال‌های پیری خود را در دوران سلطنت عثمان‌غازی (۱۳۲۶ - ۱۲۹۹ م) سپری کرده است. درباره‌ی زادگاه، تحصیلات، سفرها و شیوه‌ی امرار معاش شاعر، اطلاعات قابل اتکائی به دست ما نرسیده و همچنین معلومات درخوری پیرامون طریقت و کیستی مرشد او در اختیار نداریم. بُعد خانوادگی زندگی‌اش هم بر ما پوشیده است.

■ زادگاه و مزار یونس

در خصوص محل تولد یونس روایت‌های متفاوتی وجود دارد. در ولایت‌نامه‌ی حاجی بکتاش ولی، او از اهالی روستای ساری‌کؤی در سیوری حصار معرفی و محل مزارش نیز جایی نزدیکی همان روستا ذکر شده است. [۶] در شقایق ترجمه‌سی (ترجمه‌ی شقایق) آمده که تاپدوق امره در نزدیکی نهرِ سکاریه اقامت داشت و یونس

در اطراف بُولُو. [۷] لامعی مترجم نفحاتُ الانس، مدفن شاعر را منطقه‌ای در مجاورت محل اتصال رود کوتاهیه (پُورسُوق) به رود سکاریه دانسته، [۸] احتمال صحت روایت ولایت‌نامه را تقویت می‌کند. عاشق چلبی در مشاعر الشعرا یونس را از اهالی بُولُو دانسته است. [۹]

کامل کپه‌جی اوغلو سال ۱۹۴۵ سندی منتشر کرده که نشان می‌دهد شخصی به نام یونس امیر بیگ مزرعی خود را در ساری‌کُوی به زاویه‌اش وقف کرده است. [۱۰] همچنین طبق اسنادی که ابراهیم حقّی قوئیه‌لی منتشر ساخته، [۱۱] یونس ساکن قره‌مان، از منسوبان اسماعیل حاجی بوده و از قره‌مان اوغلو ابراهیم بیگ زمین‌هایی را خریداری کرده است. اسماعیل حاجی از خراسان به آناتولی مهاجرت کرده بود.

فؤاد کُپرُؤلو در خصوص محل زندگی یونس، با پذیرش روایت‌های جاری در سنت بکتاشی‌گری می‌نویسد: «یونس امره روستایی ترکمنی بود که در نیمه‌ی دوم سده‌ی سیزدهم میلادی در نزدیکی سیوری حصار یا در ملحقات (داخل قلمرو) بُولُو، در یکی از روستاهای کوچک مجاور رود سکاریه سکنی داشت.» [۱۲]

اختلاف روایت‌ها باعث شده نتوانیم محل تولد، زندگی و مرگ یونس را با قاطعیت تعیین کنیم. جالب اینکه از سال ۱۹۴۵ بدین سو، همواره بین یونس پژوهان اسکی‌شهر و قره‌مان بر سر موضوع مذکور بحث و جدل‌های دامنه‌داری به وقوع پیوسته است.

آنچه بی‌گمان می‌توان بیان کرد، این است که یونس جایی در آناتولی میانی ساکن بود. البته به احتمال قوی او در ساری‌کُوی، جایی که امروز نام آن به یونس امره تغییر یافته سکونت داشت.

علاوه بر تفاوت اطلاعات موجود در منابع، روایت‌های مردمی نقل شده پیرامون مزار یا مقام یونس نیز متعدد است. مردمی که او را بسیار دوست می‌داشتند، برای بهره بردن از ابعاد معنوی‌اش، مقامات و مزارهایی چند را به وی نسبت داده‌اند. مزارهای منسوب به یونس در نواحی زیر قرار دارد: سیوری حصار، شهرستان اورتاکُوی واقع در قره‌مان و آق‌سرای، کُولا، روستای دُوتچو در

ارزروم، کنچیورلوی اسپارتا، صندوق لوی افیون، اونی، سیواس و روستای اونیجالی واقع در شهرستان قاخ جمهوری آذربایجان. تعدد مزارها و مقام‌های منسوب به این عارف ترکمن جای تأمل دارد. بی‌تردید فقط یکی از اینها می‌تواند مدفن یونس باشد و باقی مقام‌های او هستند. [۱۳]

مزاری که در بؤرسه به عنوان مزار یونس امره شناخته می‌شود، در اصل متعلق به شاعر متصوف دیگری است به نام عاشق یونس. او اهل بؤرسه بوده و در سال ۸۴۳ هـ. ق (۱۴۳۹ م) زندگی را بدرود گفته است. بؤرسه‌لی عاشق یونس درویشی کبروی بود که در برخی شعرهایش به ستایش از امیر سلطان پرداخته است. مزار او در سده‌ی ۱۷ میلادی از طرف شاعر متصوف، نیازی مصری شناسایی شده است. وی صاحب سروده‌های معروفی است که همواره محبوب دل‌های مردم ترکی زبان بوده. "شول جنتین ایرماقلاری"، "دردلی نه آغلاییب گزیرسن بؤردا"، "سؤردؤم ساری چیچکه"، "ادی گؤزل، کندی گؤزل محمد" و "دردلی دؤلاب" از سروده‌های اوست.

■ تخلص شاعر

در منابع قدیمی نام و تخلص شاعر، همواره یونس امره ذکر شده، اما او گاه در شعرهایش از تخلص‌های زیر هم استفاده کرده است: یونس، عاشق یونس، بیچاره یونس، قوجا یونس، یونس دده‌م، تاپدوق یونس، مسکین یونس و درویش یونس.

در مورد لقب شاعر (امره) دیدگاه‌های متفاوتی مطرح است: به زعم برخی امره ریخت دگرگون‌شده‌ی کلمه‌ی عربی امیر است و به باور عده‌ای دیگر، امره از مصدر ترکی ایمرتمک (در اینجا: عشق بی حد و بدون چشمداشت) برآمده است. همچنین برای امره، معانی متفاوتی چون عاشق، شاعر، برادر، همزاد، آتابیگ، لالا، آخی و... ذکر شده است. [۱۴] به تازگی کسانی گفته‌اند امره ریشه در امرالله دارد. به گفته‌ی ایشان امرالله به صورت مخفف امراه تلفظ شده و بعدها به امره تغییر یافته است. به نظر ما فرضیه‌ی سوم نیز

منطقی است.

شاعر پس از مرگش، در محیط‌های صوفیانه اغلب با دو نام یونس امره و عاشق یونس شناخته شده است. وی درباره‌ی خود می‌گوید:

یونس چاغیرلار آدیم، گۆن کئچدیکجه آرتار اؤدۆم
ایکی جهان‌دا مقصودۆم، بانا سَنی گرکُ سَنی
(یونس صدایم می‌زنند

هر روز که می‌گذرد آتشم تندتر می‌شود
مقصود و نیازم در دو جهان جز تو نیست!)

■ زندگی خانوادگی

پیرامون ازدواج کردن یونس و تعداد فرزندان او سند قاطعی در دست نیست. طبق آنچه در ولایت‌نامه آمده، وقتی حاجی بکتاش ولی از یونس می‌پرسد: «گندم می‌خواهی یا نَفَسِ رحمانی؟» یونس چنین پاسخ می‌دهد: «نفس رحمانی به چه کارم می‌آید؟ صاحب اهل و عیالم!» اگر این جمله را مبنا بگیریم، به این نتیجه خواهیم رسید که او ازدواج کرده و صاحب فرزند یا فرزندانی بوده است. علاوه بر این، در آرشیو نخست‌وزیری، در دفتر قونیه، به شماره‌ی ۸۷۱ در سندی که تاریخ آن ۹۲۴ هـ.ق (۱۵۱۹ م) است، نام پسر یونس، اسماعیل ثبت شده است. اگر یونسی که نامش در آن سند آمده، یونس ما باشد، نام پسرش اسماعیل بوده است. [۱۵] از طرف دیگر از یکی از بیت‌های دیوان چنین برمی‌آید که شاعر دو بار ازدواج کرده و دو فرزند داشته است:

بۇندا داهی وئردین بیژه اوغۇل و قیز، جفّت حلال

آندان داهی کئچدی آرزۇم بنیم آهیم دیدار ایچین

(به من یک دختر و یک پسر دادی و دو همسر حلال / از ایشان هم گذشتم؛ ذکر و آه من برای دیدار توست.)

■ آیا یونس اُمّی بود؟

منابع متقدم یونس را اُمّی دانسته‌اند. عاشق چلبی با اشاره به ناموفق بودن وی در مدرسه، معتقد است یونس درس‌های مکتب الهی را در خانقاه و نزد انسانی کامل فرا گرفته است. او می‌نویسد: «اگرچه اُمّی است، از سبق‌خوانان دبستان قدس و از ورق‌گردانان کتاب نَحْنُ اورثنا العلمَ مِنْ حَیِّ لَا یَمُوتُ است.» [۱۶] در سنت بکتاشی گری نیز یونس اُمّی شناخته می‌شود. بعدها گیب، [۱۷] نویسنده‌ی کتاب تاریخ شعر عثمانی، رضا توفیق، [۱۸] نویسنده‌ی نخستین مقاله‌های جدی درباره‌ی یونس، بوُرْسَه‌لی محمد طاهر، [۱۹] صاحب مجموعه‌ی مؤلفان عثمانی و حسین و صّاف [۲۰] نویسنده‌ی کتاب سفینه‌ی اُؤلیاء و برخی دیگر از نویسندگانی که ادامه‌دهندگان راه پژوهشگران مذکورند، یونس را فاقد آموزش‌های مدرسه‌ای و نیز فاقد سواد خواندن و نوشتن دانسته‌اند. ابراهیم خاص، از شیوخ طریقت خلوتیه در قرن ۱۸ میلادی در تذکره‌اش یونس را نه اُمّی، بلکه مفتی‌ای دانسته که بعدها گام در مسیر درویشی نهاده است. [۲۱] بوُرْسَه‌لی اسماعیل حقی هم همین باور را دارد. او در شرحی که بر شعر "چیخدیم اریک دالینا" (رفتم بالای درخت آلوچه) نوشته، چنین می‌آورد: «یونس امره پیش‌تر مفتی شهری بود که در آن سکونت داشت.» [۲۲] در نتیجه از منظر این دو، شاعر نمی‌توانسته فاقد تحصیلات مدرسه‌ای باشد. هرچند عبدالباقی گوُلپینارلی در خصوص پایان یافتن یا ناقص ماندن تحصیلات شاعر پاسخی ارائه نمی‌کند، به باور وی یونس آموزش‌های خوبی را پشت سر گذاشته بود و به زبان فارسی در حد ترجمه‌ی آثاری از سعدی و مولانا تسلط داشت. او بر اساس نشانه‌های موجود در دیوان، احتمال می‌دهد یونس در قونیه به تحصیل پرداخته باشد. [۲۳]

فؤاد کُپرُوُلُو در موضوع تحصیلات یونس نظر قاطعی بیان نکرده است. او که یونس را هم عارف می‌داند و هم عالم، ضمن تأکید بر این نکته که عرفا علم را از طریق الهام الهی کسب می‌کنند، نظر کسانی را که معتقدند یونس قلم در دست نگرفته بود،

نمی‌پذیرد. کژپرولو نوشته است: «می‌توان قبول کرد که درویشی امی (فاقد سواد خواندن و نوشتن) سروده‌های آیینی و شعرهای عرفانی کوتاهی نوشته باشد؛ اما یونس مثنوی‌ای با بیش از پانصد بیت سروده که نوشتن آن برای فرد امی غیرممکن است. به نظر من همان قدر که ادعای ناتوانی وی در تلفظ حروف هجاء دیدگاهی افراطی است، به تمامی اهل علم و مدرسه دانستن این درویش بی‌ریا نیز نشان از تفریط دارد.» [۲۴]

وی در بخش دیگری از کتاب تورک ادبیاتیندا ایلک متصوفلر (متصوفان نخستین در ادبیات ترکی) اظهار می‌کند: «در دیوان یونس امره اشاره‌های روشن بسیاری درباره‌ی نظام‌های علمی و فلسفی دوران او وجود دارد. اگر به این مورد توجه داشته باشیم، خواهیم پذیرفت ادعای سستی که قائل به امی بودن اوست، فاقد ارزش علمی و تاریخی است.» [۲۵]

فاروق قدری تیمورتاش نیز یونس را امی نمی‌داند. این پژوهشگر با مبنا قرار دادن سروده‌های شاعر، ضمن تصریح بر این نکته که وی آموزش‌های سامانمند را پشت سر گذاشته، می‌نویسد: «به احتمال بسیار یونس در قونیه تحصیل کرده است.» [۲۶]

فرضیه‌ی تحصیل یونس در قونیه برآمده از چند بیت او درباره‌ی این شهر و مولاناست. از طرف دیگر واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد قونیه در سده‌ی سیزده میلادی، پس از فتح آناتولی به دست ترکان، به مدت طولانی مرکز علم و تربیت بوده است.

برخی محققان، امی بودن یونس را کنایه از امی بودن پیامبر اسلام دانسته‌اند. به باور ایشان صوفی‌ای مثل یونس می‌توانسته برای متصف شدن به صفات حضرت محمد، خود را امی معرفی کند. صادق وجدانی، صاحب کتاب طومار طرق عالیّه می‌نویسد: «نبی جلیل‌القدرمان به واقع پیامبری امی بودند. اما ایشان غواص بحر علوم، سرور کائنات و مفخر موجودات هستند. از آنجا که صفت امی به سبب اختصاصش به فخر کائنات از شأن ویژه‌ی برخوردار شده، صوفی‌ها و شیوخ بسیاری، هرچند امی نبودند، خود را امی نامیده، این عنوان را به صورت تخلص به کار بردند.

شیخ یونس امره‌ی مشهور یکی از ایشان است.» [۲۷]
 تضاد در دیدگاه‌های ارائه شده پیرامون تحصیلات شاعر،
 ریشه در شعرهای او نیز دارد. مثلاً یونس در دو بیت زیر به درس
 نخواندنش اشاره می‌کند:

نه الف اوخودوم نه جیم، وارلیق‌دان‌دیر کلجیم
 بیلمه‌به یوز بین منجم طالعیمن نه یلدیزدان گلیر
 (نه الف خواندم، نه جیم؛ سخنانم الهام خداوندی است / صد هزار
 منجم هم ندانند ستاره‌ی طالعم کدام است.)
 یترده گوکده بو عشق ایله، عشق‌دن گلیر بو سوز دیله
 بیچاره یونس نه بیله، نه قارا اوخودو نه آق
 (زمین و آسمان آکنده از عشق است و منشاء این سخن عشق /
 وگرنه یونس بیچاره‌ی بی‌سواد اینها را از کجا بداند؟)
 در مقابل، در بیتی دیگر می‌گوید که علم اصول خوانده است:
 بنیم کییی مجرم قول وار ایسته بیر داهی بول
 دیلیم‌ده علم اصول، گونلوم‌ده دنیا سنور
 (اگر دنبال بنده‌ی گناهکاری مثل من هستی، جای دیگری نخواهی
 یافت / در زبانم علم اصول، در نهادم حب دنیا.)
 و نیز گفته است:

مسجد و مدرسه‌ده چوخ عبادت ائیلهدیم
 عشق اودونا یانوبان اوندان حاصله گلدیم
 (در مسجد و مدرسه بسیار عبادت کردم / در آتش عشق سوختم و
 حاصل آمدم.)

چنانکه در بیت بالا دیده می‌شود، شاعر ابتدا به کسب علوم
 دنیوی مبادرت ورزیده، سپس به عشق الهی گرویده و دست از
 تعلقات پیشین شسته است. تأمل در گفته‌های دیگر یونس نشان
 می‌دهد به زعم او روخوانی علوم هیچ حاصلی دربر ندارد و
 یگانه راه رسیدن به تعالی، چیزی نیست جز گشودن چشم دل.
 غایت کسب علم، تحصیل علم الهی است و در نهایت، علم یعنی
 خودشناسی و خداشناسی.

اینک نمونه‌هایی دیگر از شعرهای یونس:

علم ايله حکمت ايله کیمسه اثرمز بۇ سره
 بو بیر عجایب سردیر، علمه کتابا سیغماز
 (با علم و حکمت کسی نمی تواند این راز را بگشاید/ این راز
 شگفتی است که در علم و کتاب نمی گنجد.)
 اوخوماقیل علمین اوزون، علمه عمل ائيله گزین
 آچ گونولدن باطن گوزون، عاشق معشوق حالینه باخ
 (ای برگزیده! به جای روخوانی علم، به آن عمل کن/ از طریق دل،
 چشم باطن بگشا و به احوال عاشق و معشوق نظر کن.)
 علم اوخوماق بيلمک لیک، کندوزونو بيلمک دیر
 پس کندوزون بيلمزسن، بیل حیوان دان بترسن
 (هدف از خواندن علم و دانستن، شناختن خویش است/ اگر
 خودت را شناسی، بدتر از حیوانی.)
 علم علم بيلمک دیر، علم کن دین بيلمک دیر
 سن کن دینی بيلمزسن یا نئجه اوخوماق دیر
 (علم دانستن است، شناختن خود است/ اگر نتوانی خودت را
 بشناسی، این چه خواندنی است؟)

چنانکه دیدید طبق مستندات موجود، اظهار نظر درباره‌ی
 تحصیلات یونس کار دشواری است. برای تأمل در این مورد
 بایستی چارچوب جغرافیای فرهنگی‌ای را که وی در آن پرورش
 یافته مد نظر قرار داد. واقعیت این است که آموزش‌های مدرسه‌ای
 مبتنی بر کتاب و آموزش‌های خانقاهی اغلب شفاهی بود. اگرچه
 در آثار یونس مواردی هست که برآمده از اطلاعات کتابی است،
 نمی‌توان مدعی شد یگانه راه کسب این معلومات حضور در
 مدرسه باشد. بنا به گفته‌ی خودش، یونس کتاب دل را خواند
 و قلم در دست نگرفت. بر همین اساس آنچه برای وی اهمیت
 داشت، خواندن علم لدن بود از روی کتاب دل. در نهایت حتی
 اگر شاعر آموزش‌های مدرسه‌ای را نیز گذرانده باشد، این آموزه‌ها
 را پس از دادن معنای صوفیانه به آنها در شعرهایش به کار برده
 است. از سوی دیگر او در موقعیتی که فارسی به عنوان زبان ادبی
 مورد پذیرش قرار گرفته بود، آثارش را نه به زبان مدرسه، که به

زبان ترکی نوشت. شاید اگر او فردی مدرسه‌ای بود، به جای ترکی، شعرهایش را به فارسی یا عربی می‌نوشت یا دست‌کم قادر نبود شعرهای قدرتمندی در زبان ترکی بیافریند. بزرگی او را شاید تا حدی بتوان به نداشتن آموزش‌های مدرسه‌ای یا طبق باور سنت، به امی بودنش نسبت داد.

علم یونس با تکیه بر عشق الهی و اخلاق، از طریق سیر و سلوک و خلوت‌گزینی به دست آمده است. دانش او علمی است وهبی و قلبی. تحصیل حقیقت مطلق که لَدُن نامیده می‌شود، فقط و فقط با یاری انسانی کامل میسر است. یونس و شعرای صوفی متأخر بسیاری که پیرو او بودند، فرهنگ زمانه‌ی خود را به صورت شفاهی اخذ کرده، دانسته‌هایشان را نه از طریق کتاب، که از راه تجارب معنوی به دست می‌آوردند. طبق آنچه گفته شد، به زعم ما، مدرسه‌ی یونس خانقاه و محیط پیرامونش بوده است.

■ سفرهای یونس

بر اساس آنچه از سروده‌های شاعر برمی‌آید، وی بلادی چون مَرعَش، قیصریه، شام، بغداد، تبریز، شیراز و نخجوان را دیده و در آنها به گشت و گذار پرداخته است. او در دیوانش به "یُوخاری ایل‌لَر" (سرزمین‌های بالادست) اشاره دارد که شاید همان منطقه‌ی قاخ در جمهوری آذربایجان کنونی باشد. شاعر به هر جا که رفته، سفره‌ی اسرار تاپدوق امره را در برابر اهل صفا گشوده و ایشان را با معارف مرشد خود آشنا کرده است. یونس می‌گوید:

واردیغیمیز ایل‌لَره، شُول صفا گُونُول‌لره
بابا تاپدوق معناسین آچدیق الحمد لله

(شکر خدا به هر سرزمینی که رسیدیم، دل‌های اهل صفا را با معنای بابا تاپدوق آشنا کردیم.)

به واقع یونس در پی سَر دوست، دیار به دیار گشته و در اُوروم (آناتولی) و شام غربی چون خود نیافته است.
بَن یوروروم ایل‌دَن ایله، دُست سَوراریم دیل‌دَن دیله

غربت ده حالیم کیم بیله، گل گۆر بنی عشق ئیله دی
 (از دیاری به دیاری می روم
 به هر زبان سراغ دوست می گیرم
 در غربت کسی نیست درکم کند
 بیا ببین عشق با من چه ها کرد!)

غربت ایلین ده یۆرۆرۆم، دۆستۆ دۆشۆم ده گۆرۆرۆم
 اۆیانیب مجنون اۆلۆرۆم، گل گۆر بنی عشق ئیله دی
 (سرگردان دیار غربتم

دوست را در رؤیایم می بینم
 بیدار که می شوم مجنونم
 بیا ببین عشق با من چه ها کرد!)

گزدیم اۆرۆم ایله شامی، یۇخاری ایل لری قامۆ
 چۆخ ایسته دیم بۆلامادیم شۆیله غریب بنجیله گین
 (سراسر آناتولی، شام و سرزمین های علیا را گشتم / در پی غریبی
 چون خود بودم؛ هر چه گشتم نیافتم.)

انندیک رۆمۆ قیشلادیق، چۆخ خیر و شر ایشله دیک
 اۆش بهار گلدی گئری کۆچدۆک الحمد لله
 (پایین آمدیم و زمستان را در آناتولی گذرانیدیم
 در مراسم خیر و شر بسیاری حضور داشتیم
 شکر خدا اکنون بهار آمد و دوباره کوچ کردیم.)

خلاصه ی کلام اینکه می توان گفت یونس در آناتولی، سوریه،
 عراق، ایران، نخجوان و جمهوری آذربایجان به سیاحت پرداخته
 است. از دیگر سو بر اساس آنچه در وقعات افتاده [۲۸] و در کتاب
 آداب خرده ی طریقت نوشته ی بوئولو همت افندی آمده، یونس
 برای مدت زمانی از تایدوق امره جدا شده است. [۲۹] همچنین
 نباید از نظر دور داشت که برخی صوفیان حین تربیت نفس، سفر
 کرده، به افزایش تجارتشان می پرداختند.

درباره ی مقام یونس در شهرستان قاخ جمهوری آذربایجان
 یادآور می شوم چنانکه تصور یونس بدون حضور تایدوق امره
 ممکن نیست، در آن مکان هم مراد و مرید در کنار یکدیگر به

حیات معنوی خود ادامه می‌دهند. [۳۰]

■ طریقت یونس

همچون سایر موارد پیشین، درباره‌ی طریقت یونس نیز معلومات روشنی در اختیار نداریم. برخی صاحب‌قلمان بدون انجام پژوهشی جدی، شاعر را پیرو طریقت‌های صوفیانه‌ای چون بکتاشیه، مولویه، نقشبندیه، خلوتیه و قادریه دانسته یا احتمال آن را پیش کشیده‌اند؛ [۳۱] همچنین عده‌ای دیگر او را پیرو مذاهب و باورهای باطنی شمرده‌اند. نباید از نظر دور داشت در روزگار یونس، در آناتولی دو طریقت اصلی این سرزمین، یعنی مولویه و بکتاشیه، هنوز مراحل ابتدایی شکل‌گیری خود را پشت سر می‌گذاشتند. طریقت قادریه نیز به رغم سابقه‌ی بیشترش، در آن زمان در آناتولی گسترش نیافته بود. لازمه‌ی قادری بودن یونس، حضور در حوالی بغداد، اخذ اصول طریقت و سپس بازگشت به آناتولی است؛ امری که تاکنون سندی دال بر آن یافت نشده است. دو طریقت نقشبندیه و خلوتیه هم در قرن ۱۳ میلادی وارد جغرافیای آناتولی نشده بودند. اگر بنا باشد یونس را به یکی از طریقت‌های صوفیه منسوب کنیم، این طریقت به احتمال زیاد مولویه یا بکتاشیه خواهد بود یا به احتمال بسیار اندک، قادریه. شاعر هیچ‌جا درباره‌ی طریقتش سخن صریحی به میان نیاورده است. در شعرهای وی نامی از حاجی بکتاش ولی برده نشده، اما چهار بار نام مولانا آمده است؛ البته این اشاره‌ها طوری نیست که بتوان آنها را نشانه‌ی تعلق شاعر به طریقت مولویه دانست. یونس شجره‌ی طریقت خود را چنین بیان می‌کند:

یونسه تاپدوق وُ سالتوق وُ باراق‌دان دیر نصیب

چون گونولدن جوش قیلدی بن نجه پنهان اولام

(یونس از تاپدوق و سالتوق و باراق بهره‌ی معنوی برده است / چون

از دل برآمده، من چگونه می‌توانم پنهان شوم؟)

چنانچه از بیت بالا برمی‌آید، یونس پیرو تاپدوق است و تاپدوق

امتداد سلسله‌ای است که پیشینیانش عبارتند از باراق بابا و ساری سالتوق. [۳۲] اینجا با مسأله‌ی دیگری روبه‌رو می‌شویم: درباره‌ی کیستی تاریخی باراق بابا و ساری سالتوق چندوچون بسیاری هست و اطلاعات موجود راهگشا نیست. به احتمال زیاد باراق بابا خلیفه‌ی ساری سالتوق باشد. در رساله‌ای که با نام کلمات باراق بابا به دست ما رسیده، به شکل زیر از ساری سالتوق یاد شده است: "سالتوق آتا، مسکین باراق." [۳۳]

طبق یک دیدگاه، باراق بابا که متولد یکی از روستاهای توقاد بود، همراه ایلچیان مغول به گیلان فرستاده شد و در آنجا کشته شد (۷۰۷هـ.ق/۱۳۰۸م). نام او در مناقب العارفين افلاکی نیز آمده است. بر اساس آنچه از نوشته‌ی افلاکی برمی‌آید، باراق معاصر مولاناست و به قونیه هم سفر کرده است. [۳۴] ولایت‌نامه‌ی حاجی بکتاش ولی باراق را خلیفه‌ی حاجی بکتاش معرفی کرده است. [۳۵] از دیگر سو، طبق دیدگاهی دیگر، باراق بابا، ساری سالتوق و حتی تاپدوق امره نه فقط بکتاشی نیستند، که در زمره‌ی باباییان (پیروان طریقت باباییه) قرار دارند. [۳۶] ابن بطوطه نیز مواردی بحث‌انگیز را درباره‌ی ساری سالتوق مطرح می‌کند. بنا به نوشته‌ی او روایت‌هایی هست که بر رفتارها و اندیشه‌های ناسازگار با سنت سالتوق دلالت دارد. [۳۷] ابوالخیر رومی در سالتوق‌نامه نام اصلی وی را شریف خضر دانسته و سالتوق را از آن دسته عارفانی می‌داند که به جهاد با غیرمسلمانان می‌پرداختند. [۳۸] طبق معلومات موجود در تشویق الارواح و القلوب، یکی از منابع تاریخی متعلق به دوران سلاجقه‌ی روم، ساری سالتوق در ۱۲۶۳ میلادی وارد رومِ ایلّی (روم ایلّی) شد و در بسیاری از فتوحات مسلمانان شرکت جست. [۳۹] زندگی این درویش غازی و عارف دلاور که سرانجام در دوران زمامداری عزالدین کیکاووس دوم به سرکردگی یکی از قبایل ترکمن گمارده شد، مصادف با دورانی بود که ترکان مسلمان قصد حرکت به جانب بالکان را داشتند. [۴۰]

تاریخ نشان می‌دهد همزمان با فتح آناتولی به دست ترک‌ها، در دورافتاده‌ترین نقاط متصرفات، رباط‌ها و زاویه‌های متعددی بنا شد

و فعالیت این مراکز تأثیر مهمی در گسترش اسلام و تصوف بر جا گذاشت. در سال‌های مذکور، صوفی‌ها که در منابع قدیم از ایشان با تعبیری چون ابدالانِ روم، قلندرانِ روم، باجیانِ روم و آخیانِ روم یاد می‌شود، فعال‌ترین گروه فکری حاضر در قلمرو ترکان بودند. می‌توان گفت باراق بابا و ساری سالتوق، دو ترک متصوف‌اند که در فتوحات آناتولی و روملی نام خود را در ردیف ابدالانِ روم به ثبت رساندند. [۴۱] از آنجا که دانسته‌های ما پیرامون تاپدوق امره، باراق بابا و سر سلسله‌ی ایشان ساری سالتوق، بسیار اندک است، درباره‌ی آنچه یونس در خصوص شجره‌ی سلسله‌ی خود گفته، نمی‌توانیم نظر خاصی ارائه کنیم.

تعلق یونس به طریقت بکتاشیه نیز محل بحث است. برخی منابع وی را پیرو حاجی بکتاش دانسته و به سبب وابستگی حاجی بکتاش به خواجه احمد یَسَوی، یونس را از ادامه‌دهندگان مشی یَسَوی برشمرده‌اند. در واقع حاجی بکتاش ولی از احمد یسوی تأثیر بسیاری پذیرفته است. [۴۲] برای درک این تأثیرپذیری مطالعه‌ی آنچه در ولایت‌نامه‌ی حاجی بکتاش آمده کفایت می‌کند. در این کتاب که از مهم‌ترین منابع موجود در بازشناسی افکار حاجی بکتاش ولی است، از خواجه احمد یسوی در نهایت احترام سخن به میان آمده و از او با صفت‌هایی چون "دوقسان دوقوز بین تورکستان پیرنین اولوسو" (پیر نود و نه هزار پیر ترکستان) و "پیرلین پیری" (پیر پیران) یاد می‌شود.

به استثناء ولایت‌نامه‌ای که حاجم سلطان برای حاجی بکتاش ولی نوشته، سایر ولایت‌نامه‌ها، حاجی بکتاش را منسوب به لقمانِ پرنده، خلیفه‌ی خواجه احمد یَسَوی دانسته‌اند؛ اما حاجم سلطان، حاجی بکتاش را بلاواسطه به احمد یسوی متصل می‌کند. [۴۳] وفات احمد یسوی ۱۱۶۶ میلادی است و حاجی بکتاش ۱۲۱۰ میلادی به دنیا آمده. اکنون با توجه به این دو تاریخ ضروری است اطلاعات موجود در ولایت‌نامه و کتاب حاجم سلطان، مورد تفسیر مجدد قرار بگیرد.

در واقع حسب دانسته‌های تاریخی نمی‌توان حاجی بکتاش را

در شمار درویش خواجه احمد یسوی به حساب آورد؛ اما اگر قائل به برقراری رابطه‌ی معنوی بین این دو باشیم، ناگزیر باید بپذیریم بین ایشان، علاوه بر لقمان پرنده، چند مرشد دیگر نیز وجود داشته است. همچنین احتمال دارد رابطه‌ی یسوی و حاجی بکتاش به آنچه در ولایت‌نامه آمده محدود نباشد. پیرامون این سلسله از منظر فکری هم می‌توان به تأمل پرداخت. افکاری که یسوی در دیوان حکمت و فقرنامه ارائه کرده، در آثار حاجی بکتاش، خاصه در مقالات، مقالات غیبیه، تفسیر فاتحه و کتاب الفوائد تکرار شده است. [۴۴] فقرنامه‌ی یسوی بر مبنای ترتیب چهار باب و چهل مقام نوشته شده [۴۵] و مقالات حاجی بکتاش نیز که به نوعی شرح ماهیت فقرنامه‌ی یسوی است، بر همان اسلوب به رشته‌ی تحریر درآمده است. [۴۶]

چنانچه پیش‌تر گفته شد، یونس امره در سروده‌هایش نامی از حاجی بکتاش نمی‌برد، اما در ولایت‌نامه آمده که مرشد یونس، تابدوق امره، خلیفه‌ی حاجی بکتاش ولی است. بر اساس روایت ولایت‌نامه، یونس ابتدا نزد حاجی بکتاش رفته، سپس به تابدوق امره مراجعه کرده و در محضر او مدارج کمال را پیموده است. اسد جوشان، پژوهشگری که مقالات حاجی بکتاش را مورد مذاقه قرار داده، پیرامون نسبت این دو می‌نویسد: «شعرهای یونس امره - یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های تاریخ ادبیات ترکی - بر اساس نگرش‌هایی سروده شده که همان اندیشه‌های حاجی بکتاش ولی است. او نیز مانند حاجی بکتاش از "دُرد قاپی، قیرخ مقام" (چهار باب و چهل مقام)، از عبادت‌ها، از احترام به هفتاد و دو ملت، از نبرد بی‌پایان قوای شیطانی و رحمانی در درون انسان و از سپاهیان دو خوی نیک و پلید سخن به میان آورده است. هرچند برخی بر این باورند که بعدها بعضی بیت‌های الحاقی به مثنوی رساله‌الأنصیحیه‌ی شاعر افزوده و مضامین مذکور پس از مرگ یونس در دیوانش گنجانده شده است، باز هم نمی‌توان قرابت با واسطه یا بی‌واسطه‌ی افکار این دو را منکر شد.» [۴۷]

به هر روی، آداب سیر و سلوک سلسله‌ای که یونس به آن

وابسته است، مبنائی جز چهار باب و چهل مقام ندارد. بیت‌های زیر که در دیوان شاعر آمده، وابستگی فکری او را به حاجی بکتاش ولی و خواجه احمد یَسَوی نمایان می‌کند:

شریعت، طریقت یۆلدۆر وارانا

معرفت، حقیقت اۆندان ایچهری

(شریعت و طریقت راهی است که سالکان باید از آن گذر کنند / سپس می‌توان به معرفت و حقیقت دست یافت.)

اۆل قاپو شریعت، کنچسه آندان طریقت

گۆنۆل ائوی معرفت، عشق حقیقت ایچینه

(باب اول ابواب اربعه شریعت است و چون از آن بگذرند طریقت / معرفت در دل آشیانه دارد و عشق در مرحله‌ی حقیقت است.)

ولایت‌نامه‌ی حاجی بکتاش ولی، تاپدوق امره را دارای ارتباط با حاجی بکتاش دانسته و حتی برخی پژوهشگران، تاپدوق را خلیفه‌ی حاجی بکتاش شمرده‌اند. اگرچه نوع نگرش صوفیانه‌ی یونس نیز نشانگر رابطه‌ای بین او و حاجی بکتاش ولی است، سند رسمی‌ای در این خصوص در دست نیست. اسناد تاریخی نشان می‌دهد یونس به تاپدوق امره، مرشدی که در زاویه‌اش در نعل‌لی‌خان [۴۸] به فعالیت‌های ارشادی می‌پرداخت، وابستگی داشته است. [۴۹] شاعر هفده بار در آثارش به ارتباط خود با تاپدوق امره اشاره می‌کند که سه مورد را به عنوان نمونه در زیر می‌آوریم:

تاپدوقون تاپوسوند، قۇل اولدۇق قاپوسۇندا

یونس مسکین چیگ ایدیک، پیشدیک الحمد لله

(به محضر تاپدوق رسیدیم و بنده‌ی درگاهش شدیم / خام بودیم، شکر خدا که پخته شدیم.)

عشق سلطانی تاپدوق دۆرۆر، یونس گدا بۇ قاپۇدا

گدالارا لطف ائيله مک هم قاعده‌دیر سلطانا

(تاپدوق سلطان عشق است و یونس گدای این در / لطف کردن در حق گدایان، قاعده‌ی سلطان است.)

یونس بیر دوغان ایدى، قۇندۇ تاپدوق قۇلۇنا

آوا، شکارا گلدی، بۇ یۇوا قۇشۇ دئگیل

(یونس شهبازی بود که روی بازوی تاپدوق نشست / این پرنده
برای شکار آمده است؛ پرنده‌ی لانه‌نشین نیست.)
به زعم ما اگرچه یونس صوفی‌ای است که در خانقاه تاپدوق
امره پرورش یافته، خودش مرشدی نیست که به صورت مستقیم به
تربیت دراویش همت گمارده باشد. البته این حکم صرفاً به رفتار او
در داخل خانقاه محدود می‌شود؛ زیرا می‌دانیم شاعر با سروده‌های
عرفانی‌اش دیگران را همواره با معنای بابا تاپدوق آشنا کرده است.